

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفت شناسی

دکتر پیروز فطوریچی

جلسه ی اول

۱۳۸۳/۷/۱۲

### معضل گتیه و پاسخ ها به آن

یکی از بحثهای مهم در معرفت شناسی معاصر تحلیل و تعریف معرفت است. تعریف سنتی از معرفت، تعریف سه جزئی (JTB) است که قدمتی دو هزار ساله دارد و ردپای آن را تا کلمات افلاطون میتوان دنبال کرد. تا پیش از سال ۱۹۶۳ تقریبا اجماعی میان معرفت شناسان بر اعتبار این تعریف وجود داشت که مقاله ای دو صفحه ای از ادموند گتیه این اجماع را از بین برد و فارغ از هر گونه ارزش داوری، این مقاله کلاسیک، نقطه عطفی در معرفت شناسی شناخته میشود. به قول جان پولاک در فلسفه کمتر اجماع نظری را میتوان سراغ گرفت و تعریف معرفت یکی از معدود اجماع ها بود که گتیه آن را به هم زد.

### مساله ی گتیه

هر تعریف یا ارائه معیاری باید شامل دو شرط یا ویژگی باشد، جامع افراد بودن و مانع اغیار بودن، کار گتیه این بود که نشان داد تعریف سنتی سه جزئی از معرفت مانع اغیار نیست و این را با دو مثال نقض بیان میکند. مثال نقض یعنی همین که تعریف یا معیار ارائه شده بر آن صادق است ولی آنها تحت مفهوم و تعریف مورد نظر نیستند. به بیان دیگر تا قبل از گتیه قائل بودند صدق، باور و توجیه (JTB) هر سه با هم شرط لازم و کافی اند و گتیه نشان میدهد که اینها شرط لازم هستند اما شرط کافی نیستند.

نمونه ی اول: همانطور که در منطق بیان شده است، در یک قضیه ی شرطیه، لازم نیست که مقدم همواره صادق باشد. همچنین در یک قیاس نیز لازم نیست که هر دو مقدمه صادق باشند تا نتیجه صادق باشد و میتواند یک مقدمه کاذب باشد. به بیان دیگر در یک قضیه شرطیه یا قیاس از این که یک مقدمه غلط است، نمیتوان نتیجه گرفت که نتیجه حتما غلط است. اساس استدلال گتیه در این دو مثال آن است که ما میتوانیم از مقدمات کاذب، با استدلال، به نتیجه ی صادق برسیم که باور هست، موجه هم هست، صادق هم هست، اما معرفت نیست. پس نکته اول این است که حتما لازم نیست که از طریق مقدمات کاملا صادق به نتیجه صادق برسیم. میتوان از مقدمات کاذب به نتیجه ی صادق رسید. نکته دوم نیز این است که میتوان گزاره کاذب موجه هم داشت. سعی گتیه این است که از نمونه های واقعی مثال بیاورد.

مثال اول وی از چیزم است که از بنیان گذاران معرفت شناسی به عنوان زمینه ی دانشی جدید است. جونز و اسمیت هر دو برای استخدام در جایی درخواست داده اند، فرض کنید که اسمیت شواهد قوی ای برای پذیرش این گزاره عطفی دارد " جونز کسی است که شغل را به دست می آورد و جونز ۱۰ سکه در جیب دارد " (P) سپس نتیجه میگیرد که " مردی که شغل را تصاحب میکند ، ۱۰ سکه در جیب دارد " (Q) حال اگر واقعا در نهایت جونز موفق شود که استخدام شود، اسمیت باور صادق موجه خواهد داشت. اما فرض میکنیم که رئیس شرکتی که جونز و اسمیت برای استخدام به آن مراجعه کرده اند، در نهایت اسمیت را میپذیرد و اسمیت بی آنکه بداند اتفاقا ۱۰ سکه در جیب دارد، در این صورت قضیه (Q) درست است. دلیل، مقدمه کاذب است ولی نتیجه درست است که اینجا شانس معرفتی (Epistemic Luck) در درستی نتیجه دخالت داشته است. ولی شانس معرفتی با معرفت سازگاری ندارد ، و نمیتوان معرفتی را به اسمیت نسبت داد .

شبيه این مثال را راسل هم دارد و به همین خاطر برخی به این مثالهای نقض ، مثالهای راسل – گتیه ای میگویند. مثال راسل این است که میگوید فرض کنید کسی میخواهد بداند ساعت چند است و به ساعت بزرگ شهر نگاه میکند که ساعت ۱۵ را نشان میدهد و معتقد میشود که ساعت ۱۵ است و این باور او مطابق با واقع هم هست و ساعت واقعا ۱۵ است . ولی در واقع ساعت شهر خراب بوده است و اتفاقا در زمانی که مرد به آن نگاه کرده بر روی ۱۵ بوده است. در این جا نیز شانس معرفتی در درستی نتیجه مورد نظر فرد دخالت دارد.

نمونه ی دوم: پیش از بیان مثال نقض دوم گتیه بیان نکته ای در باب قضایای منفصله مفید است. صدق یک قضیه منفصله به این است که یکی از طرفین آن صادق باشد و از این نظر میتوان با یک قضیه صادق ، بی نهایت قضیه منفصله صادق ساخت. مثال دوم گتیه این است که فرض کنید که اسمیت شواهدی قوی دارد مبنی بر اینکه جونز یک ماشین فورد دارد، همچنین اسمیت دوست دیگری دارد به نام براون که از محل زندگی او مطلع نیست، براساس آن چه گفته شد اسمیت معرفت هایی را به شکل قضیه منفصله بیان میکند «یا جونز ماشین فورد دارد یا براون در لاس وگاس است» «یا جونز فورد دارد یا براون در کالیفرنیا است» «یا جونز فورد دارد یا براون در لس آنجلس است» اسمیت به این گزاره «یا جونز فورد دارد و یا براون در بارسلوناست» معرفت دارد این معرفت او هم باور است، هم موجه است، چون از طریق استنتاج به دست آمده است و هم صادق است . البته فرض میکنیم که جونز فورد ندارد و آن قضیه کاذب است ولی بدون آنکه اسمیت بداند براون در بارسلوناست. اینجا صدق معرفت اسمیت اتفاقی است و شانس معرفتی است.

گتیه میخواهد نشان دهد که در معرفت شناسی ، مشکل ما با شانس معرفتی چیست و یک معرفت شناس باید بتواند معرفت را به گونه ای تعریف کند که پاسخ گوی احتراز از شانس معرفتی باشد. شانس معرفتی دو گونه دارد ، یکی Epistemic Luck و دیگری Lucky Guess یعنی حدس از روی شانس که در تعبیر عرف خوش شانسی و یا بدشانسی است. مثلا کسی خوش شانس است و در باب شخصی ظن به امین بودن وی دارد و از قضا هم ظن وی درست میشود و یا کسی بدشانس است و گمان میکند که برای او حادثه بدی رخ خواهد داد و اتفاقا هم رخ میدهد. در اینجا بیشتر با خوشبینی و بدبینی و مطابقت اتفاقی با نگرش خاصی روبه رو ایم ، که طبیعتا نمیتوان معرفت را بر اساس آن و با لحاظ آن تحلیل کرد. در تحلیل معرفت با شرط توجیه مانع شانس های از روی حدس شده اند. قسم دوم Lucky Truth است و سخن اصلی گتیه این است که تعریف معمول معرفت مانع این قسم نیست و باید ترمیم شود.

#### چند نکته:

۱- پس از گتیه و در مواجهه با مشکل وی، افراد دو دسته شده اند ، برخی یک جزء متممی به تعریف سه جزئی معرفت افزوده اند، JTB + و برخی تعریف سه جزئی را ترمیم کرده اند که بیشتر ناظر به شرط توجیه بوده است که آیا اساسا آن را با شرط دیگری تعریف کرده اند و یا آنرا ترمیم کرده اند.

۲- معرفت شناسی بعد از گتیه با انبوه واکنشها و پاسخها مواجه میشود که برخی مشهورتر و برخی کمتر مشهور هستند و همین زمینه شده است که برخی بگویند که هیچ افقی برای رسیدن به نتیجه و توافقی وجود ندارد و دیگر آن توافق پیشین، یک موقعیت نوستالژیک است. ولی معرفت شناسان شاخص عموماً معتقدند که بحثهای پرحرارت و دشوار و متعدد ما را از وظایف پژوهشی و معرفتی مان معاف نمیکند.

۳- برخی پاسخ های داده شده به معضل گتیه صرفاً پاسخی به یک اشکال نیست بلکه تا حدود زیادی معرفت شناسی را متحول کرد و برخی پاسخ ها خود نظریه ای مستقل در باب معرفت محسوب میشوند، مانند نظریه علی معرفت گلدمن.

در ادامه مهمترین پاسخها به معضل گتیه با رعایت ترتیب تاریخی ذکر میشود و نقدهای مهم به این پاسخها هم بررسی میشود.

پاسخ ها به مساله ی گتیه

#### ۱- مایک کلارک

اولین پاسخ، پاسخ مایک کلارک است که تاریخ مقاله او ۱۹۶۳ همان تاریخ نگارش مقاله گتیه است. بحث کلارک معروف به **No False Belief** است که در سیاق نفی است و نفی هر گونه باور کاذبی را میکند. سخن کلارک در پاسخ به معضل گتیه این است که مشکلی که در مثالهای نقض بیان شده پدید آمده است بر میگردد به این که مراحل استنتاج ما بر یک باور کاذب مبتنی شده است و زمانی میتوان گفت معرفت داریم که باور صادق موجهی داشته باشیم که بر پایه هیچ باور کاذبی نباشد و این افزودن یک شرط چهارم به تحلیل سه جزئی است. شرط چهارم از نظر کلارک **Fully Grounded** است یعنی معرفت باور صادق موجه **Fully Grounded** است. **Grounded** در این جا یعنی زمینه ی استدلالی و استنباطی. به بیان دیگر در زنجیره ی دلایل شما نباید باور کاذب باشد. کار کلارک بر معرفت شناسان بعد از خود از جمله گلدمن موثر بوده و مقاله ی ۱۹۶۷ گلدمن ناظر به حرف های کلارک است. نام مقاله کلارک **Knowledge and ground** است. کلارک قائل است در دلایلی که می آوریم باید برای **Inference** اصالت قائل شویم و تلقی او از مثالهای گتیه استنتاج منطقی است و بر پایه چنین تلقی ای از گتیه برای پاسخ به نقض های او سخن می گوید که استنباط و استنتاج را محکم کند که همین مساله به نوعی نقطه ی ضعف کار اوست و بعدها دیگران به وی اشکال میکنند

که میتوان مثال های نقض گتیه را بدون ابتناء بر هیچ گونه استنتاجی اعمّ از استقرا، تمثیل و قیاس و صرفاً بر اساس شواهد بازسازی کرد.

نمونه ای که کلارک مطرح میکند این است: میگوید فرض کنید جونز ماشین فورد دارد، در طرف دیگر اسمیت دوستی به نام براون دارد که به صدق و امانتداری او معتقد است، براون به اسمیت میگوید که جونز ماشین فورد دارد و اسمیت نیز به این دلیل که او را فرد صادقی میدانند، سخنش را می پذیرد و برای او باوری شکل میگیرد، ولی براون به اسمیت دروغ گفته است و اطلاعی درباره جونز نداشته است. با این همه به نحو اتفاقی سخن وی درست در می آید و جونز فورد داشته است. در این نمونه واسطه دوم ما در زنجیره دلائل کاذب است. اگر چه اعتماد پذیری کلی و صداقت براون توجیه کننده باور اسمیت به صدق گزاره ای که به آن باور یافته است میباشد. در این جا کلارک این نمونه را به صورت زنجیره ای از گزاره ها در هفت بخش و طبقه صورت بندی میکند و میگوید آنچه به خود اسمیت مربوط میشود تا پایه و واسطه دوم است و آنچه باعث خدشه پذیری این زنجیره و عدم انتساب معرفت به اسمیت میشود نیز همان کذب واسطه دوم است، ولی این خدشه برای طبقات و واسطه های پیشین است نه آنچه منجر به ایجاد باور در اسمیت میشود.

کلارک در ادامه به مساله ای اشاره میکند که بعداً گلدمن در مقاله اش ناظر به آن سخنی میگوید. کلارک میگوید به نظر می آید با شرط **Fully Grounded** دیگر نیازی به شرط توجیه نباشد و در پاسخ میگوید اگر چه این سخن میتواند درست باشد ولی مواردی پیش می آید که باور مستحکم است اما صاحب معرفت توجیه نشده است و خودش نمیداند چرا باورش اینگونه است. یعنی باوری مبتنی بر دلائل مستحکم است اما خود فرد نمیتواند آن دلایل را بداند و بیان کند. البته سخن کلارک اینجا مبهم است ولی ظاهراً مقصود وی این است که استحکام صفت خود دلیل است ولی اینکه شخص آن را بداند دیگر صفت خود شخص میشود و بحث توجیه است. گلدمن در مقاله اش ناظر به این سخن کلارک میگوید که ندانستن توجیه با عاجز بودن از بیان توجیه دو چیز است و این دو به یک معنا نیستند.

نقد نظریه ی کلارک

یک نقد مهم به کلارک همان است که پیشتر اجمالا ذکر شد و آن این است که کلارک مثالهای نقض گتیه را صرفا در قالب استنتاج و استنباط میفهمد و پاسخ وی هم متناسب با چنین دریافتی است ولی میتوان صورت بندی های غیر استنتاجی نیز از مثالهای نقض گتیه داشت که دیگر پاسخ کلارک در مورد آن ها کارایی ندارد. یک مثال معروف در این زمینه از چیزم است، چیزم میگوید شما فرض کنید که از پنجره اتاقان به بیرون مینگرید و یک گربه میبینید، معرفت حسی شما منجر به تشکیل یک باور میشود که در حیات خانه شما یک گربه است، این باور صادق و موجه است زیرا مستند به شاهدهی است که همان ادراک حسی است. حالا فرض کنید آن چه شما می بینید گربه نبوده بلکه سگی شبیه به گربه بوده است اما اتفاقا گربه ای هم در همان حیات وجود دارد، یعنی هم یک گربه واقعی و هم یک سگ که شبیه گربه است در حیات وجود دارد. در اینجا باور شما که گربه ای در حیات است هم صادق و هم موجه است ولی شانسی است و این نمونه ای از مثالهای نقض گتیه وار است که استنتاجی و استنباطی نیست.

معرفت شناسی به نما استوپ نیز دو مثال جدیدتر و بروز تر میزند. میگوید فرض کنید که مردی در پارک بر روی صندلی اش نشسته است و سگی را میبیند که از کنارش رد میشود. با دیدن سگ به این باور میرسد که سگی در پارک در حال گذشتن است اما واقعا آنچه این مرد دیده یک سگ واقعی نبوده بلکه رباتی است که ظاهر آن مانند سگ بوده است. اتفاقا در پارک یک سگ واقعی نیز وجود دارد که در حال گذشتن بوده است، در این فرض باور آن مرد هم صادق است و هم موجه ولی معرفت نیست، چون شانس معرفتی در آن دخیل است. مثال دیگر نیز این است که میگوید فرض کنید که شما وقتی به حیات منزلتان نگاه میکنید گربه ای را در آن جا میبینید و برای شما این باور پدید می آید که گربه ای در حیات است حالا فرض کنید که همسایه شما دستگاهی دارد که با آن تصاویر هولوگرام درست میکند و وقتی شما در حال نگاه کردن به بیرون هستید در محل دید شما تصویر گربه ای را ایجاد میکند، اما اتفاقا گربه ای نیز در حیات در حال گذشتن است، باز هم در این جا باور شما صادق و موجه است ولی معرفت نیست. اینها نمونه هایی از نقض های گتیه وار است که در آنها استنباط و استنتاجی نیست اما شانس معرفتی هنوز موضوعیت دارد. البته بخش مهمی از معرفت ها استنباطی است اما بخشی از آنها هم نیستند و پاسخ کلارک در آنها کارایی ندارد.

پاسخ بعدی به مساله گتیه پاسخ آلوین گلدمن است. در معرفت شناسی دو گلدمن داریم یکی الن گلدمن که کمتر مشهور است و دیگری آلوین گلدمن که مشهورتر است و پاسخ وی در اینجا مورد بررسی است. پاسخ گلدمن به نقض های گتیه تحت عنوان پاسخ علی معرفت طرح شده است که صرفا پاسخی به نقض های گتیه نیست بلکه خود نظریه ای در باب معرفت است. گلدمن در پاسخ هایش از مفهوم علیت کمک گرفته است. البته آراء وی در این باب صرفا در مقاله ۱۹۶۷ وی نیامده و او سخن خود را مرتب تعدیل کرده است، اما مایه و پایه اولیه پاسخش در این مقاله حفظ شده است. سخن گلدمن به صورت خلاصه این است که باید یک پیوند علی و مناسب میان باور شخص و حقیقتی که آن گزاره مورد باور را صادق میکند وجود داشته باشد. به بیان دیگر گلدمن در تحلیل سه جزئی معرفت دست میبرد و به جای شرط توجیه، پیوند علی درخور و مناسب را قرار میدهد و معرفت از نظر او باور صادقی است که به گونه ای مناسب ایجاد شده باشد. گلدمن از تحلیل مثالهای نقض گتیه و ریشه یابی مشکل در آنها شروع میکند. گلدمن میگوید در مثال دوم گتیه قضیه منفصله این بود که «یا جونز فوردا دارد و یا براون در بارسلونا است» در اینجا آنچه باعث صدق قضیه شده است، بودن براون در بارسلوناست ولی این حقیقت باعث باور اسمیت نیست و پیوند علی میان باور و حقیقت خارجی در مثالهای نقض گتیه وجود ندارد و اشکال ایجاد شده هم به همین بر میگردد. به بیان دیگر گلدمن میگوید صادق ساز در اینجا در بارسلون بودن براون است نه فوردا داشتن جونز، پس باور اسمیت به این گزاره درست است و موجه هم هست اما از طریق پیوند علی با واقع به دست نیامده است.

به اعتراف خود گلدمن نظریه وی الهام گرفته شده از نظریه پاول گرایس (۱۹۶۱) است که گرایس نظریه علی را فقط در ادراکات حسی بیان میکند ولی گلدمن آن را در تمامی باورها عمومیت می بخشد. از نظر گلدمن معرفت عبارت است از **Appropriately caused true belief** یعنی باور صادق به نحو مناسب معلول امر واقع.

گلدمن در ابتدای مقاله اش آگاهانه یا ناآگاهانه به نکته درستی اشاره میکند. وی میگوید در معرفت شناسی دو سنخ معرفت داریم یک قسمت معرفت تجربی است که حاصل مواجهه ما با جهان بیرون از خودمان است و در برابر معرفت پیشینی و مستقل از تجربه است که قسم دیگری از معرفت است. در باب معارف تجربی و **empirical knowledge** نظریه گلدمن صحیح است ولی درباب معارف پیشینی چه باید گفت؟ در معارف پیشینی علت معرفت ما چیست؟ چون در معارف پیشینی حقایقی

خارجی سبب ساز معرفت ما نیستند، مثل معارف ریاضیاتی، تا سخن از تاثیرگذاری پدیده های بیرونی به نحو مناسب معنادار باشد. گلدمن در اینجا میگوید نظریه من در اینجا ناظر به معارف تجربی است و در باب معارف پیشینی و غیرتجربی همان تحلیل سنتی سه جزئی معرفت صحیح است. (JTB).